

يعقوب جعفری

دوگانگی

در اندیشه های اشعری

مکتب کناره گیری نمود، و اعتزال را يك نوع بدعت و بد دینی دانست در اینکه عامل این تحول ناگهانی چه بود در کتابهایی که شرح حال اشعری را نوشته اند، مطالب مفصلی آمده که فعلاً وارد آن نمی شویم (۱) در هر حال این دو کتاب را اشعری پس از تحول فکری و در مقام بیان عقائد تازه یافته خود نوشته است و این دو کتاب از منابع مهم مکتب کلامی اشاعره است.

بررسی مطالب دو کتاب «اللمع» و «الابانة» و مقایسه آن دو با یکدیگر، هر محققی را در جهت آشنایی با عقائد اشعری دچار مشکل می کند. زیرا که این دو کتاب هم از لحاظ مسائل مطرح شده و هم از نظر روش بحث، آنچنان با یکدیگر متفاوت و بیگانه است که نمی توان هر دو را ناشی از يك فکر و اندیشه دانست.

اشعری در «اللمع» مسائل جا افتاده کلامی را مطرح می کند و هر چند در تقویت عقائد اهل سنت می کوشد و معتزله را رد می کند اما روش بحث تقریباً همان روش های شناخته شده معتزله است، و در واقع تلفیقی از روش های عقلی و نقلی است. اشعری در این کتاب مهمترین مسأله ای را که اهل حدیث بر آن تأکید

از میان مؤلفات و مصنفات بسیاری که به مؤسس مکتب کلامی اشعری یعنی علی بن اسماعیل اشعری نسبت داده شده، تنها چهار کتاب از او در دست است که هر چهار تا به چاپ رسیده است یکی از آنها کتاب «مقالات الاسلامیین» است که درباره ملل و نحل و بیان عقائد مذاهب گوناگون اسلامی است و دیگری کتاب «استحسان الخوض فی علم الکلام» است که در جهت دفاع از علم کلام و رد کسانی است که اشتغال به علم کلام را مکروه می دانستند. از این دو کتاب نمی توان عقائد کلامی و افکار و اندیشه های اشعری را در مسائل علم کلام به دست آورد زیرا همانگونه که پیداست این دو کتاب برای هدفهای دیگری نوشته شده است.

اما دو کتاب دیگر اشعری که در دست است دقیقاً عقائد و اندیشه های کلامی او را منعکس می کند این دو کتاب عبارتند از کتاب «اللمع فی الرد علی اهل الزیغ و البدع» و کتاب «الابانة عن اصول الدیانة». اشعری این دو کتاب را پس از تحول فکری مهمی که در وی پیدا شد و او را از مکتب کلامی معتزله جدا کرد، نوشته است: اشعری خود تا سن چهل سالگی از معتزله بود که ناگهان از این

می شود. او همچنان مطالب مفصلی به سبک اهل حدیث درباره اثبات رؤیت خداوند و قدیم بودن قرآن می آورد و در جای جای کتاب به جهمیبه و قدریه (که منظور همان معتزله است) حمله می کند و به تکفیر آنها می پردازد. در این کتاب خبری از مسائل جا افتاده کلامی و استدلالهای عقلی نیست و در حقیقت مطالب آن تکرار حرفهای احمد بن حنبل و دیگران از حشویه و سلفیه است.

مثلاً در مورد قدیم بودن کلام خدا که یکی از عقائد مهم اهل سنت است در کتاب «اللمع» استدلالهایی می کند که بعضی از آنها آمیزه ای از عقلی و نقلی است و بعضی دیگر صرفاً عقلی است مانند این استدلال که اگر خداوند در قدیم متکلم نبوده پس موصوف به ضد کلام بوده و ضد کلام قدیم بوده و اگر ضد کلام را قدیم فرض کنیم باید بگوئیم که متکلم بودن خداوند برای همیشه محال است زیرا که قدیم معدوم نمی شود (۵).

اما در کتاب «الابانه» در همین مسأله، خبری از استدلالهای عقلی نیست و اگر هم باشد خیلی کم رنگ و بی اهمیت است ولی احادیث متعددی درباره قدیم بودن کلام خدا نقل می کند که یکی دو تا از آنها منسوب به پیامبر ﷺ است و بقیه اظهار نظرهای سران اهل حدیث مانند احمد بن حنبل، و ابن مبارک، و حماد بن ابی سلیمان و سلیمان بن حرب و مانند آنها است که بیشتر به تکفیر مخالفان پرداخته اند (۶) و این درست همان شیوه مؤلفان سلفیه و حشویه است.

با توجه به مغایرت ها و تباینهایی که میان دو کتاب «اللمع» و «الابانه» وجود دارد، این مسأله برای اشعری شناسان مطرح است که آیا اشعری همانست که در «اللمع» آمده و یا کسی است که در «الابانه» خود را نشان

دارند و در همه کتابهایشان در اثبات آن می کوشند مطرح نمی کند و آن اثبات صفات خبری یعنی اثبات دست و پا و صورت و استواء بر عرش برای خداست و به جای آن بحثهایی در رد تجسیم و تشبیه دارد و خداوند را از هرگونه مشابهت با خلق تنزیه می کند (۲).

همچنین اشعری در «اللمع» به کارگیری استدلال و نظر را در مسائل اعتقادی لازم می داند و کسانی را که با استدلال و نظر مخالفند منحرف می خواند (۳). و در مسائل مشکلی مانند جبر و افعال عباد سعی می کند از راه حلهای عقلی استفاده کند و نظریه کسب را ارائه می دهد و با بحثهای طولانی خود قول به کسب را علاج مشکل می داند (۴) و همچنین در این کتاب مانند کتب کلامی معتزله از قدرت و استطاعت، وعده و وعید، ایمان و کفر، مرتکب کبیره و مسائل دیگر کلامی بحث می کند و گاهی با بحثهای پیچیده عقلی مطلب را دنبال می کند.

اما همین اشعری در کتاب دیگرش «الابانه» روشی مغایر با «اللمع» اتخاذ می کند و درست مانند اهل حدیث و حشویه سخن می گوید. او در این کتاب هم از نظر مسائل مطرح شده و هم از نظر ورود و خروج و هم از نظر کیفیت استدلال، مانند مؤلفان سلفیه عمل می کند، و این کتاب در ردیف کتابهای «السنة» ابن حنبل و «التوحید و اثبات صفات الرب» ابن خزیمه و «الاسماء و الصفات» بیهقی و «الشرح و الابانه» ابن بطه است. اشعری در این کتاب مانند حشویه از اهل حدیث با اصرار تمام به اثبات صفات خبری مانند صورت و چشم و دست و استواء بر عرش می پردازد، و هرگونه تأویل را ممنوع می داند و تا مرزهای تجسیم و تشبیه پیش می رود و تنها با يك «بلکنه» (گفتن بلا کیف) به گمان خود از مجسمه و مشبیه دور

ابوالحسن اشعری در زندگی خود سه مرحله فکری را طی کرده است: اول مرحله اعتزال که در چهل سالگی از آن توبه کرد. دوم مرحله اثبات صفات عقلی و تأویل صفات خبری. سوم مرحله اثبات صفات بلا کیف به همانگونه که سلف معتقد بودند و کتاب «الابانه» را در این مرحله که مرحله تکامل فکری اوست نوشته است (۱۱).

۴- آقای دکتر حموده غرا به عکس مطلب قبلی را عنوان کرده و احتمال می دهد که اشعری پس از دوری از اعتزال نخست به عقائد سلف روی آورده و کتاب «الابانه» تصویری از آن می باشد سپس به مرحله عقلی پا گذاشته و کتاب «اللمع» را نوشته است و صورت نهایی و کامل شده مذهب اشعری همانست که در «اللمع» آمده است (۱۲). این احتمال را آقای جلال محمد موسی هم داده است (۱۳).

۵- احتمال دارد که اشعری پس از گشاره گیری از معتزله این تحول فکری در او پیدا شد که میان مکتب معتزله و مشرب اهل حدیث حد وسطی پیدا کند و تلفیقی از این طرز تفکر را ارائه بدهد اما چون اهل حدیث او را قبول نداشتند برای جلب نظر آنها ابتدا کتاب «الابانه» را نوشت و نظر اهل حدیث را کاملاً به خود جلب کرد و سپس عقیده واقعی و نهایی خود را در قالب کتاب «اللمع» بیان نمود (۱۴).

۶- آقای صبحی محمود احتمال داده است که اشعری «الابانه» را پس از انتقال و تحول از مکتب معتزله نوشته زیرا در این کتاب به معتزله حمله می کند و تحول مذهبی معمولاً با اعتدال همراه نیست بلکه به عداوت تبدیل می شود (۱۵).

این بود خلاصه ای از توجیهاتی که برای حل

داده است؟ و این دوگانگی را چگونه باید توجیه کرد؟ بخصوص اینکه معلوم نیست کدام يك از این دو کتاب از لحاظ زمان مقدم بر دیگری است.

برای حل این معما راه حل های گوناگونی گفته شده که ما قسمتی از آنها را در زیر می آوریم و در پایان نظر خود را خواهیم گفت.

۱- با توجه به عقائد مشهور شده از اشعری که در کتب شاگردان و پیروان او نیز آمده است بعضی ها احتمال داده اند که کتاب «الابانه» از اشعری نیست بخصوص اینکه نام این کتاب در فهرستی که خود اشعری از مؤلفات خود داده نیامده است این فهرست در کتابی به نام «العمد» از تألیفات اشعری آمده است، این کتاب هر چند به دست ما نرسیده ولی ابن عساکر قسمتهایی از آنرا و از جمله همین فهرست را نقل کرده است (۷) آقای دکتر جلال محمد موسی به ابن عساکر نسبت داده که او نام کتاب «الابانه» را ذکر نکرده (۸) در حالیکه ابن عساکر هر چند در این فهرستی که از «العمد» نقل کرده نام کتاب را نیاورده ولی در جای دیگری از کتاب خود از «الابانه» یاد کرده و حتی مقدمه آنرا نیز به تفصیل آورده است (۹).

۲- بعضی ها از جمله «مکدوئالد» و جند نفر دیگر از مستشرقین نظر داده اند که اشعری همانست که در «اللمع» آمده و او «الابانه» را از ترس حنا بله نوشته و این هنگامی بود که او به بغداد رفت و تحت نفوذ حنا بله قرار گرفت و کتاب الابانه عقائد واقعی او نیست بلکه به خاطر شرائط و موقعیت خاصی که اشعری در آن قرار گرفت مجبور به نوشتن این کتاب شد و لذا این جمله در میان بعضی ها شایع است که «ان الأشاعرة قد جعلوا «الابانه» من الحنا بله وقایة» (۱۰).

۳- بعضی از سلفیه و اهل حدیث معتقدند

نمی دانیم. اشعری از پیش بر بهاری بیرون آمد و کتاب «الابانه» را تألیف نمود ولی بر بهاری آنرا نیز از او قبول نکرد... (۱۹).

البته ابن عساکر پس از اشاره به این داستان آنرا رد می کند و در صورت صحت آن، بر بهاری را به جهل و نادانی متهم می سازد (۲۰).

به هر صورت نارضایی و حتی خصومت حنابله و اهل حدیث، با اشعری مسلم است زیرا که او هر چند از معتزله بریده بود، اما متوغل در علم کلام شده بود و حنابله به پیروی از احمد بن حنبل هرگونه اشتغال به علم کلام را بدعت می دانستند. این خصومت پس از اشعری هم باقی ماند و ادامه یافت که نمونه آن فتنه حنابله علیه اشاعره در سال ۴۶۹ در بغداد (۲۱) و فتنه دیگر در سال ۴۴۵ در نیشابور بود که منجر به این شد که پیروان اشعری از بعضی از سران اهل حدیث شهادت نامه ها و امضاهایی جمع کردند دائر بر اینکه عقائد اشعری مطابق عقائد اهل سنت است و بعضی از علماء اشاعره شکایت نامه ها و رنجنامه هایی از متعصین اهل حدیث نوشتند و در شهرها منتشر کردند (۲۲).

با توجه به مطالبی که گفته شد می توان بر این سخن تأکید کرد که اشعری کتاب «الابانه» را برای دفع حملات متعصین از حنابله و سلفیه و مصونیت از گزند آنها نوشته است و لذا در مقدمه کتاب از احمد حنبل با احترام یاد می کند و چندین سطر در مناقب او می نویسد و می گوید که عقیده من همانست که احمد بن حنبل داشت (۲۳) و این در حالی است که اشعری پیرو شافعی بود اما هیچ اسمی در آنجا از شافعی نمی برد.

کتاب الابانه کار خودش را کرد و بعضی از حنابله معتدل اشعری را باور کردند و او را به عنوان امام اهل

تناقض و دوگانگی در مبانی فکری ابو الحسن اشعری در دو کتاب «اللمع» و «الابانه» گفته شده است. بطوری که ملاحظه نمودید طبق بعضی از این نظریه ها کتاب اللمع بعد از الابانه نوشته شده در حالی که بعضی از این نظریه ها عکس آنرا فرض کرده اند و الابانه را پس از اللمع دانسته اند. ضمناً بگوئیم که آقای «سزگین» بی آنکه این بحث را مطرح کند گفته است: «الابانه» آخرین کتاب ابوالحسن اشعری است (۱۶).

ما تصور می کنیم اصول اندیشه های اشعری پس از دوران تحول از مکتب معتزله همانست که در کتاب «اللمع» آمده است و کتاب «الابانه» را تحت شرایط خاصی که در آن قرار گرفته بود نوشته است زیرا که اشعری از طرف حنابله همواره مورد انتقاد بود و حتی حنابله او را خطرناکتر از معتزله می دانستند برای این که اشعری در عین حال که از علم کلام دفاع می کرد و مطالب خود را به شیوه اهل کلام مطرح می ساخت خود را متسبب به اهل سنت می نمود و این بنظر حنابله بدتر از اعتزال بود و لذا یکی از مخالفان اشعری گفته است: اشعری پیش من از بدعت گذاران است، و بدعت او افزونتر از بدعت معتزله می باشد (۱۷). و این سخن از ابن جوزی است که گفته است: اشعری همواره معتزلی باقی ماند، و یا گفته است: اشعری پس از دوری از اعتزال مطالبی آورد و مردم را از راه بدر برد (۱۸) همچنین نقل شده است که اشعری در بغداد با حسن بن علی بن خلف بر بهاری شیخ حنابله ملاقات کرد و به او گفت من جبائی و ابو هاشم را رد کرده ام و آنها و یهود و نصاری و مجوس را نقض نموده ام و در این باره بسیار سخن گفتم چون ساکت شد بر بهاری گفت: از چیزهایی که گفتمی نه کم و نه زیاد هیچ نمی دانم و ما جز آنچه احمد بن حنبل گفته است چیزی

فان الزمته فيه قراراً
و يلزم انه ان كان فيه
و ان حركته منه تعالی
و يلزمه التنقل فی محال
فلم تترك من التشبيه شيئاً
سوی ان قيل قد فقد السواء (۲۸)

پایان

* پاورقی ها

- ۱- رجوع شونده: سبکی، طبقات الشافعیه ج ۳ ص ۳۴۸ به بعد.
- ۲- اشعری، اللمع ص ۱۹ و ۲۳.
- ۳- همان ص ۲۳.
- ۴- همان ص ۶۹ به بعد.
- ۵- اللمع ص ۳۶ البته این استلال يك نوع مغالطه است و نمی توان عدم را قدیم فرض نمود.
- ۶- اشعری، الابانه ص ۶۹ به بعد.
- ۷- ابن عساکر، تبیین کذب المفتری ص ۱۲۸.
- ۸- محمد موسی، نشأة الأشعریه ص ۱۹۳.
- ۹- تبیین کذب المفتری ص ۱۵۲.
- ۱۰- حموده غریبه، مقدمه اللمع ص ۶.
- ۱۱- بشیرعیون، مقدمه الابانه ص ۴.
- ۱۲- مقدمه اللمع ص ۷.
- ۱۳- نشأة الأشعریه ص ۱۹۵.
- ۱۴- سیحانی، الملل والنحل ج ۲ ص ۴۷.
- ۱۵- صحیح محمود، فی علم الکلام ج ۲ ص ۵۶.
- ۱۶- فؤاد سزگین، تاریخ التراث العربی ج ۱ جزء چهارم ص ۳۸.
- ۱۸- آدم متز، تاریخ تمدن اسلامی در قرن چهارم ج ۱ ص ۲۳۴.
- ۱۹- ذهبی، سیر اعلام النبلاء ج ۱۵ ص ۹۰.
- ۲۰- تبیین کذب المفتری ص ۳۹۱-۳۹۲.
- ۲۱- ابن کثیر، البناية والنهاية ج ۱۲ ص ۱۲۲.
- ۲۲- رجوع شونده: سبکی، طبقات الشافعیه ج ۳ ص ۴۰۱ و ابن عساکر، تبیین کذب المفتری ص ۳۱۰.
- ۲۳- الابانه ص ۱۷.
- ۲۴- طبقات الشافعیه ج ۳ ص ۳۷۵.
- ۲۵- ابن تیمیه، منهاج السنه ج ۲ ص ۷۶.
- ۲۶- ابن عماد حنبلی، شذرات الذهب ج ۲ ص ۳۰۵.
- ۲۷- اشعری، الابانه ص ۸۵-۸۶.
- ۲۸- سبکی، طبقات الشافعیه ج ۳ ص ۴۳۶.

السنة تأیید نمودند (۲۴) بعدها نیز که بسیاری از حنابله مکتب کلامی اشعری را رد می کردند بعضی از آنها عقائد او را مورد تأیید قرار دادند مثلاً ابن تیمیه عقائد اشعری را نزدیکترین مکتب کلامی نسبت به اهل سنت و حدیث قلمداد می کند (۲۵) و ابن عماد حنبلی در کتاب خرد پس از نقل مقدمه «الابانه» می گوید:

«قسم به جان خودم این همان عقیده ای است که باید به آن معتقد شد و از آن خارج نمی شود مگر کسی که در دل او غلّ و غش باشد و من خداوند را شاهد می گیرم که به همه آنچه گفته است اعتقاد دارم و از خداوند می خواهم که مرا در این عقیده ثابت نگهدارد» (۲۶).

اما حقیقت اینست که نه موافقان و نه مخالفان اشعری، سخنان او را در کتاب «الابانه» جدی نگرفتند مخالفان، او را به عنوان کسی که به علم کلام قوت بخشید و در تبیین عقائد دینی، عقل را دخالت داد، قبول نکردند و پیروانش مانند باقلانی و جوینی و شهرستانی و اسفرائینی، مکتب اشعری را بدانگونه که در کتاب «اللمع» آمده دنبال کردند.

در پایان، اشعاری را که ابو العباس قرطبی یکی از پیروان اشعری در پاسخ بعضی از حنابله که اشعری را هجو کرده بودند سروده است می آوریم. در این اشعار حنابله به خاطر عقیده آنها در مورد این که خداوند در عرش نشسته شدیداً مورد انتقاد قرار گرفته اند و این در حالی است که خود اشعری در «الابانه» همین عقیده را اظهار کرده است (۲۷). اینک اشعار:

هجوت الأشعری امام حق
ستعلم آیتنا اهلی سیلا
و ای المذهبین اصحّ قولاً
اتزعم ان رب العرش فيه
بفیک الترب فانطلق ما تشاء
اذا وقع الحساب او الجزاء
و تنزیها اذا كشف الغطاء
و تزعم ان ذاك له وعاء